

تحلیلی اجتماعی پیرامون خودکشی دختران دانش‌آموز

عالیه شکر بیگی

این روزها مرتب اخباری می‌شنویم که گویای درهم‌ریختگی کارکرد نظام آموزش و پرورش است. به عنوان مثال:

- آرزو خاوری نوجوان 16 ساله و دانش‌آموز کلاس نهم پس از برخورد و فشار مدیر مدرسه و تهدید به اخراج، خودکشی کرد و جان باخت.
- خودکشی دانش‌آموزان به دلیل سلطه زبان خشونت در سال‌های پیش هم سابقه دارد و سوال و سوالاتی در این ارتباط قابل طرح است که:
- چرا نهاد مدرسه از کارکرد اصلی خود یعنی «تعلیم و تربیت» فاصله گرفته و به دنبال خشونت‌زایی است؟ و اساساً آیا ساختار «جنسیت‌زدگی» جایگزین ساختار تعلیم و تربیت و انسان‌سازی در مدارس و نهاد آموزش شده است؟ چرا و چگونه نهاد مدرسه به گونه‌ای عمل می‌کند که دانش‌آموز به جای یادگیری کارجمعی، تعامل و همکاری در این بستر، تفردگرایی را یاد می‌گیرد و در زمان بحران به جای استفاده از مهارت‌های مقابله‌ای با عامل بحران‌زا به سوی افسردگی و خودکشی می‌رود؟ آیا در مدارس، مدیران و مسوولان مرتبط، زبان گفت‌وگو را با دانش‌آموزان قطع کرده‌اند؟ آیا کارکرد مدارس به مادی‌گرایی آموزشی منجر شده است؟ و کارش پرورش انسان‌هایی فردگرا، رقابت‌گرا، مادی‌گرا و خشن است؟ و به نوعی مدارس ما دارند فاصله طبقاتی را تشدید می‌کنند و به فاصله‌های معرفتی و شناختی در حوزه علوم انسانی و علوم پایه دامن می‌زنند و سال‌هاست که کارکرد آنها در این جهت حرکت می‌کند. و برای دوری از این بستر نابرابر چه باید کرد؟ آیا نهادهای تربیتی چون نهاد خانواده و آموزش و پرورش دچار دوگانگی و چندگانگی در تعاملات پرورشی و تربیتی دانش‌آموزان شده‌اند؟ این سوال‌ها و ده‌ها سوال دیگر در ارتباط با نهاد آموزش و پرورش قابل طرح است که به نوعی گویای ناکارآمدی کارکردی این نهاد است. وقتی دانش‌آموز در رویارویی با یک برخورد تنش‌زا، به سوی خودکشی می‌رود، این گویای «تنهایی دانش‌آموزان» در مدارس است و مسوولان به جای توجه به تربیت و تعلیم درست و سالم، گونه‌های مختلف رفتارهای خشن با دانش‌آموزان علی‌الخصوص در دوران نوجوانی که حساس‌ترین دوران

زندگی انسان است را در پیش گرفته و نتیجه این می‌شود که نوجوان و جوان دانش‌آموز نه امیدی در مدرسه دارد و نه همدلی در خانه و خانواده و خود تصمیم می‌گیرد که با بحران‌ها چگونه مقابله کند و خودکشی، آسان‌ترین راه را برای حل مساله خود پیدا می‌کند.

دورکیم؛ نظریه پرداز جامعه‌شناس در تقسیم‌بندی انواع خودکشی‌های 4 گانه (خودخواهانه، آنومیك و نابهنجار، دیگرخواهانه و قضا و قدری) به گونه‌ای از خودکشی خودخواهانه یا فردگرایانه اشاره می‌کند و آن زمانی است که انسان از جامعه‌اش برکنار افتد، یعنی در اثر ضعف همبستگی اجتماعی، فرد احساس تنهایی و خلأ بکند و به امیال شخصی‌اش واگذار شود و به دنبالش، پیوندهایی که پیش از این او را به همگنانش (خانواده، مدرسه، دوستان و معلمان) وابسته می‌ساختند، سست شوند، او برای خودکشی خودخواهانه یا فردگرایانه آمادگی می‌یابد، چرا که پیوندهای بین افراد به مرور سست و ضعیف می‌گردد و این سستی سبب می‌شود فرد برای خود در برابر مشکلات، تکیه‌گاهی پیدا نکند. به بیان دیگر، اگر بازدارنده‌های ملازم با یکپارچگی ساختاری که در عملکرد همبستگی ارگانیک نمودارند، از عملکرد باز ایستند، انسان‌ها مستعد خودکشی خودخواهانه می‌شوند. به نظر می‌رسد اگر ساختار نظام آموزش و پرورش متحول نشود و انسان‌هایی که به عنوان مدیر دارای انسداد ذهنی و جبر ساختاری هستند را کنار نگذارد و زبان گفت‌وگو با دانش‌آموزان را در بستر اعتماد و دوستی و همبستگی پیشه خود نسازد، در آینده بیشتر شاهد خودکشی‌های جوانان و نوجوانان دانش‌آموز و سایر گروه‌های سنی خواهیم بود. کاهش پیوندهای اجتماعی و تشدید ادراک تجارب ناخوشایند از جمله دیگر عواملی هستند که ذهن يك نوجوان را به سوی افسردگی و خودکشی جهت می‌دهد. کاهش پیوندهای اجتماعی ناشی از نارسایی حمایت اجتماعی از دانش‌آموزان خودکشی کرده، و این یعنی دانش‌آموز دارای ارتباط یا ارتباطاتی نیست که در آن اعتماد به فرد یا افرادی داشته باشد تا بتواند در مواقع بحران با آنان وارد صحبت و مشاوره شود و به عبارتی او سرمایه اجتماعی ندارد تا در مواقع بحرانی، به مدیریت بحران بپردازد. بالا رفتن آمار خودکشی در يك جامعه و آن هم در يك نهاد تعلیم و تربیت گویای ناکارآمدی و شکست همه پروژه‌های فرهنگی و آموزشی و پرورشی در يك سیستم است. ما استاندارد مدرسه را در ایران رعایت نمی‌کنیم، مدرسه جایی است که باید به بچه‌ها زندگی اجتماعی، مدارا و تساهل و هر ارزش دیگری را آموزش داد.

اگر ما می‌خواهیم فرزندانمان عدالت، انسانیت، مدارا، مقابله با بحران‌ها و رفتار مطلوب اجتماعی را یاد بگیرند، باید زمینه را

برای آنها آماده‌سازیم تا دانش‌آموزان بتوانند این امور را تمرین کنند و در آینده در رفتار آنان نقش ببندد.

تشدید ادراک ناخوشایند یعنی بارها و به دفعات مورد تحقیر قرار گرفتن و درماندگی خودآموخته را در دانش‌آموز تلقین کردن تا آرام آرام به سوی این تفکر برود که ابزارها و مکانیزم‌هایی که او را در بر گرفته است، نه تنها کارساز نیست که در بسیاری از موارد پیام‌دهنده به سوی تخریب و ویرانی روان انسانی است و در واقع خود ویرانی (مرگ) را به او می‌آموزد. امروزه در همه جای دنیا «مددکاران اجتماعی» در نهاد خانواده و آموزش و پرورش برای همراهی و تسهیل‌گری به این دو نهاد حضور دارند و امر «انسان‌سازی» را به عنوان سرمایه‌های آینده که در آبادانی یک کشور تاثیرگذار است، را با عملکرد مشاوره‌ای پیش می‌برند. و این در حالی است که در مدارس ما همچنان زبان زور و سلطه در تعاملات با دانش‌آموزان بیشترین کاربرد را دارد.

گفت‌وگو در بستر اعتماد، حلقه مفقوده تعاملات انسانی در سطوح کلان، میانه و خرد در نهاد آموزش و پرورش است و خوب است که در دروس در سطوح مختلف، دو واحد محتوای ارتباط گفت‌وگویی تدریس شود تا بتوان در هنگامه رخ دادن مشکل یا برخورد و بحرانی برای دانش‌آموزان، به مهارت‌های ارتباطی از طریق زبان گفت‌وگو دست یازند تا قبل از هر اتفاق ناگواری، بتوانند مساله و مشکل را با زبان مشارکت و حمایت و همدلی حل کنند. همچنین ما باید بدانیم که آموزش اخلاق فقط با انجام فرایض دینی محقق نمی‌شود و مراسم دینی بخشی از دین است و بخش دیگر تعاملات آدم‌ها با هم است. یعنی ایجاد تعاملی که زمینه‌ساز سرمایه اجتماعی برای دانش‌آموزان باشد تا در تنگناها از آن استفاده نمایند.

(جامعه شناس)